



بحثی

پیرامون تئوری انقلاب

نقدی بر نظرات رزمندگان آزادی طبقه کارگر

بحثی پیرامون تئوری انقلاب

چاپ اول

نیرماہ ۱۳۵۹

مقدمه: اینک ۹ شماره " رزمندگان " ارگان رزمندگان آزادی طبقه کارگر انتشار یافته است. محتوای این ۹ شماره در کنار اعلامیه‌های این سازمان اهم مواضع ایدئولوژیک و نظرات آنرا، بعد از بحثهای درونی و سازماندهی جدیدی که در مقاله " برما چه گذشت؟ " (۱) به آن اشاره شده است روشن مینماید. مقاله " برما چه گذشت؟ " نشاندهنده سلامت نسبی و روال نسبتاً " دمکراتیک روابط درونی سازمان قبل و بعد از تحولات اخیر آن میباشد. و این در مقایسه با روابط غیر دمکراتیک - اگر نه ضد دمکراتیک - و سالارمآبانه ایکنه متاء سفانه براکثریت سازمانهای چپ ایران حاکم است و امکان هرگونه برخورد نقادانه و ریشه‌ای را از اعضاء سازمان می‌گیرد، امری قابل توجه میباشد. در همین ارتباط این سازمان جزء معدود سازمانها نیست که به این درجه از پختگی سیاسی و آگاهی تئوریک رسیده که از اعلام وجود اقلیت و اکثریت در درون سازمان خود " بیم " و " هراسی " نداشته باشد. و برای مردم و دیگر نیروهای سیاسی آنقدر ارزش قائل است که مسائل نظری درون سازمان خود را از آنان پنهان ننموده و خود را از دید خرده بورژوازی و محدودیکه " وحدت " و " یکپارچگی " صوری و ظاهری سازمان را عامل استحکام و کارآئی آن قلمداد کند، دور کرده است امید است که این سازمان در طرح نقطه نظرات اقلیت و اکثریت و یاد دیگر گرایش‌های موجود، در سطح جنبش پیگیر باشد.

۹ شماره رزمندگان حاوی برخوردی سیستماتیک به انحرافات رویونیستی حاکم بر بخش عمده‌ای از جنبش چپ ایران، به صورت مجادله تئوریک با پاره‌ای از جریانات سیاسی جنبش چپ (سازمان چریکهای فدائی خلق، خط ۳، راه کارگر و...) است. غالباً این مقالات از نظر متدبرخورد و محتوای سیاسی،

مستدل و غیر شماری و بدون از شیوه‌های متداول " مع گیری " و " قیمت ردن " میباشند. این مسئله بیانگر اهمیت واقعی و نه ادعایی است که رفقای رزمندگان برای تداوم و سلامت مبارزه ایدئولوژیک قائلند. بهترین محک ادعا، عمل است. رفقای رزمندگان عملاً " راه اصولی مبارزه ایدئولوژیک را لااقل تاکنون طی نموده‌اند.

در نوشته حاضر، ما کوشش خواهیم کرد که به نظرات رزمندگان در ارتباط با "محتوی و مضمون اجتماعی انقلاب ما" برخورد نمائیم، نکات اتفاق نظر و اختلاف نظر خود را با ایشان بیابیم و تناقضات و ناروشنی‌های نظرات آنها را طرح نمائیم. امیدواریم که در آینده بتوانیم دامنه مباحثات ایدئولوژیک را با رفقا گسترش بیشتر بدهیم. در این باره لازم میبینیم که این نکته را تذکر دهیم که برخی از نظرات رفقا در ۹ شماره رزمندگان کما بیش روشن شده است مثل مرحله انقلاب و یا درک از سرمایه‌داری وابسته و ... که ما به مهم‌ترین آنها برخورد خواهیم نمود. (مباحثه بعدی را امیدواریم حول مسئله سرمایه‌داری وابسته به نگارش درآوریم). اما برخی دیگر از نظرات به اندازه کافی روشن نیستند و یا لااقل استدلال‌ات مربوطه ارائه نشده‌اند. مثلاً "رفقا کرا را" به جوامع نیمه فئودال نیمه مستعمره و یا به مقوله بورژوازی ملی اشاره میکنند بدون اینکه درک دقیق خود را از این مفاهیم ارائه داده باشند. طبیعی است که هر زمان که رزمندگان لزوم روشن کردن دقیق تر درک خود از این مقولات که مباحثات مربوط به همگی آنها نیز لزوماً " امروزه عمده‌گی ندارند را تشخیص دهند، نظر خود را درباره این مقولات نیز به نگارش در خواهیم آورد.

محتوی و مضمون اجتماعی انقلاب

در باره " محتوی و مضمون اجتماعی انقلاب "، ما نظرات خود را در انتشارات سازمان، بخصوص در دوره انقلاب سوسیالیستی یا دمکراتیک و همچنین در شماره‌های مختلف رهائینی بیان نموده‌ایم. لازم میدانیم که رهوس این نظرات را یکبار دیگر بطور خلاصه در اینجا بیان کنیم. روشن است که در این خلاصه تحلیل‌های مربوطه را نمیتوانیم عزیم نمائیم.

(۱): مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ایران قبل از انقلاب، مناسبات سرمایه‌داری بوده است. این سرمایه‌داری که مصطلحا " سرمایه‌داری وابسته و یا سرمایه‌داری تحت سلطه نام گرفته است، آنچنان مناسبات تولیدی است که از نظر مشخصات اساسی خود یعنی خرید نیروی کار در بازار بقصد مصرف آن در پروسه تولید و مبادله کالای حاصله در بازار، و از این طریق انباشت ارزش اضافه که در سیکل بعدی تولید سرمایه‌گذاری میگردد در مقوله مناسبات تولیدی " سرمایه‌داری "، آنطور که مارکس آنرا توضیح داده می‌گردد. روشن است که این سرمایه‌داری، با سرمایه‌داری کشور های پیشرفته اروپا و آمریکا و همچنین با مدل‌های بسیار اصطلاح " کلاسیک " رشد سرمایه‌داری که مشخص کننده سرمایه‌داری اروپا و بخصوص انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ بوده است متفاوت میباشد. اما این تفاوت‌ها که قسمت ناشی از خود پروسه رشد سرمایه‌داری در ایران و قسمت ناشی از مرحله کنونی سرمایه‌داری جهانی - امپریالیسم - میباشد، به هیچوجه مناسبات تولیدی ایران را خارج از مقوله " سرمایه‌داری " نمی‌گذارد. در عین حال طبیعی است که هیچ نیروی سیاسی جدی ای نمی‌تواند از مطالعه و تحلیل این تفاوت‌ها و نتایجی که میتوانند در برنامه انقلابی - در استراتژی و تاکتیک - داشته باشند بگریزد. پس اصرار ما بر سرمایه‌داری بودن

ایران، بمفهوم ندیدن و یا اهمیت ندادن به مشخصات ویژه سرمایه‌داری ایران نیست.

(۲): در عصر ما، در دوران حاکمیت امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه‌داری، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در هر نقطه جهان فقط در پیوند و وابستگی با سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم موجودیت و مفهوم دارد. عبارت دیگر تصور و چو سرمایه‌داری "مستقل"، طبقه سرمایه‌دار "مستقل" و "ملی" و... و یا صور اینک جامعه سرمایه‌داری ای بتواند خود را از بازار جهانی و عملکرد قانونی ارزش در آن دور نگاه دارد پندارگرایی محض و مبین عدم آگاهی و شناخت از قوانین حرکت و مکانیزم سرمایه‌داری است. نمونه سرمایه‌داری دولتی و "مستقل" الجزایر، و نوع ارتباط - در واقع نوع وابستگی اش - به بازار جهانی از این نظر بسیار گویا و آموزنده است. تضاد اساسی در سطح جهانی، تضاد بین کار و سرمایه است. تضادهای دیگر (تضاد بین امپریالیسم و خلقهای تحت سلطه، تضاد بین جناحهای مختلف سرمایه‌داری و...) همگنی بعنوان جلوه‌ها و جنبه‌های گوناگون تضاد فوق الذکر قابل بررسی و توضیح میباشد.

(۳): طبقه حاکم در دوران شاه، طبقه سرمایه‌دار ایران بوده است. اگرچه در حاکمیت سیاسی - و بخصوص در دولت - نه تمامی جناحهای طبقه سرمایه‌دار، بلکه جناح خاصی از آن (جناح دموکرات - نظامی) که مستقیماً "بوسیله دربار با انحصارات بین‌المللی مرتبط بوده و گمابیش از طرف انحصارات نفتی و نظامی آمریکا پشتیبانی میشده است، نقش اعلی را داشته و در صورت لزوم به دیگر جناحها نیز نظر خود را با زور تحمیل مینموده است، اما در مجموع، تا قبل از بحران انقلابی ۱۳۵۷، قدرت دولتی در خدمت بسط منافع تمامی جناحهای بورژوازی - البته با درجات و اولویت‌های متفاوت - عمل مینموده است. نباید فراموش

نمود تا قبل از بحران انقلابی ۱۳۵۷ (لااقل از انقلاب سفید تا ۱۳۵۶) جناحین مختلف بورژوازی ایران در همزیستی مسالمت-آمیز در جوار یکدیگر میزیسته‌اند و "مبارزه" بورژوازی لیبرال با دولت شاه تا این اواخر از حدود غرغره‌های موسمی تجاوز ننمود.

(۴): انقلاب اخیر ایران یک انقلاب سیاسی بود، به این معنی که باعث سرنگونی جناح حاکم بورژوازی و جایگزینی آن بوسیله ائتلافی از خرده‌بورژوازی (سنتی) و بورژوازی، با تفوق نسبی خرده‌بورژوازی، گشت. سرنگونی سلطنت و نابودی دربار نه بمعنای نابودی بورژوازی بلکه به مفهوم نابودی شکلی از حاکمیت آن بود. انقلاب سیاسی ۱۳۵۷، با توجه به ماهیت خرده‌بورژوازی و رهبری آن، ضعف‌نیروهای چپ و عدم شکل طبقاتی کارگران، نتوانست سرآغاز یک دگرگونی اجتماعی، به مفهوم دگرگونی در مناسبات تولیدی، گردد. از اینرو مناسبات اقتصادی امروز ایران هنوز مناسبات سرمایه‌داری است. یعنی انقلاب اجتماعی واقع نشد. اگرچه این سرمایه‌داری امروزه عمیقاً در بحران نیرو رفته و ضربه‌های اقتصادی و سیاسی از قبیل مصادره‌ها، عدم امنیت سرمایه، محاصره اقتصادی، مبارزات توده‌ای، جنبش کارگری و... آنها را فلج نموده، اما چرخ تولید، تا آنجا که هنوز می‌چرخد، در نظام سرمایه‌داری حرکت می‌کند.

(۵): شرکت خرده‌بورژوازی سنتی در قدرت حاکم، بخصوص با توجه به اینکه ساینده‌گی سیاسی این نیروی اجتماعی را روحانیت حاکم در اختیار دارد، باعث جلوگیری از اعمال حاکمیت مطلق و آشکار بورژوازی است. اما با توجه به اینکه خرده‌بورژوازی قادر به ارائه بدیل مستقل اجتماعی خود نیست، و بدیل مذهبی بازگشت به صدر اسلام، علیرغم اینکه در شکل نهادهای مختلف حکومت جمهوری اسلامی تاثیر فراوان گذاشته (ولایت فقیه، رهبری مذهبی و...)، غیرواقعی بودن خود را در

ارتباط با حل مسائل اجتماعی - اقتصادی امروز هرچه بیشتر نمایان نموده است، گرایش و حرکت حاکمیت سیاسی در جهت تثبیت قدرت سرمایه‌داری میباشد. البته باید تذکر داد که بعلت نوعی مشروعیت و پایه توده‌ای حاصل از نقش رهبری کنند خرده بورژوازی در انقلاب - بخصوص نقش خمینی - ، ته‌سور و پایداری نسبی خرده بورژوازی در مقایسه با ضعف و زبونی بورژوازی در جریان انقلاب و همچنین ضعف تاریخی بورژوازی ایران در بسیج مردم و مبارزه سیاسی، روند تثبیت قدرت سیاسی بورژوازی - و در واقع روند به زیر مهمیز کشیدن خرده بورژوازی توسط بورژوازی - روندی آسان و یکسویه نبوده. بلکه برعکس روندی پرتلاطم، با افت و خیزهای بسیار بسیار برخوردهای خشن (۴) و ائتلافات آرام همراه خواهد بود. تا زمانیکه برنامه چپ تبدیل به بدیلی اجتماعی - و قابل عمل در سطح توده زحمتکشان نگردد - جدال قدرت بین بورژوازی و خرده بورژوازی بی برنامه و عقب‌گرا، کفه ترازو بعد از نوساناتی چند نهایتاً - حتی در سطح بسیج مردمی که به‌سر صورت به زندگی در جامعه "منظم" سرمایه‌داری خو گرفته و از بی‌نظمی و بی‌برنامگی امروزه در هراسند - به نفع بازسازی قدرت سیاسی بورژوازی سنگینی خواهد نمود. اینکه جریان قدرت یابی بورژوازی از چه مراحل خواهد گذشت و شکل حکومت آینده آن چه خواهد بود تابع عوامل بسیار دیگریست و از آن جمله: شرایط بین‌المللی و ارزیابی بورژوازی جهانی درباره خطرات ادامه "بی‌نظمی" کنونی در ایران، قدرت نسبی چپ، مبارزات توده‌ای زحمتکشان و خلقها و ... به عبارت دیگر این امر که بورژوازی از طریق کودتا، حاکمیت سیاسی خود را تثبیت خواهد نمود و یا از طریق قدرت‌گیری گام بگام بنی - صدر و شرکاء، اینکه چه نقشی برای مذهب و نهادهای مذهبی در نظر خواهد گرفت، اینکه شکل ظاهری حکومتش از اشکال متداول دموکراتیک (مثلاً جمهوری) خواهد بود و یا شکل غریبان

دیکتاتوری خواهد داشت و اینکه تا چه درجه مجبور خواهد شد به حقوق دموکراتیک بدست آمده توسط مردم احترام گذارد و... همه و همه در جریان مبارزه طبقاتی روشن خواهد گشت. اگر چه هم اکنون نیز میتوان درباره خطوط کلی این تحولات و احتمالات مطالعه کرد و نظر داد. اما در این مقاله مجال دامن زدن به این مباحثات نیست.

(۶): انقلاب اجتماعی در ایران، به مفهوم آغاز دگرگونی در مناسبات تولیدی سرمایه داری در جهت اجتماعی نمودن مالکیت وسائل تولید و کنترل تولیدکنندگان بر تولید اجتماعی است. دگرگونی و ادامه موفقیت آمیز آن بدون اعمال دیکتاتوری (سیادت) پرولتاریا امکان پذیر نیست. اعمال دیکتاتوری (سیادت) پرولتاریا یعنی حکومت سوسیالیستی. و انقلاب اجتماعی اینکه هدفش امحاء سرمایه داری و نتیجتاً اعمال دیکتاتوری (سیادت) پرولتاریا باشد را انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نامیده و شروع آنرا آغاز دوران گذار سوسیالیستی مینامیم.

(۷): از اینکه انقلاب اجتماعی ایران را سوسیالیستی ارزیابی میکنیم، این نتیجه را نمیگیریم که بطور قاطع خیزش آینده مردم ایران به رهبری پرولتاریا خواهد بود و این طبقه را بقدرت خواهد رسانید. پیش درآمد استقرار حاکمیت پرولتاریا، میتواند یک یا چند انقلاب سیاسی دیگر باشد که موجب بقدرت رسیدن اقشار مختلف خرده بورژوازی و یا بورژوازی و ائتلافاتی از آنان گردد. این مبارزه طبقاتی و تناسب نیروها در جامعه است که پیچ و خمهای راهی را که طی خواهد شد، مشخصات انقلاب سیاسی آینده (ویا کودتاهای ضد انقلابی) را تعیین خواهد نمود. ناگفته پیداست که تاکتیکهای پرولتاریا را در این انقلاب سیاسی نمیتوان از همین امروز پیش بینی نمود. اما بعنوان یک اصل کلی که هم تاریخ گذشته

جنبش کارگری و انقلابی در جهان و هم تئوری‌های مربوط به مبارزه طبقاتی آنرا تائید میکند، می‌دانیم که برای اینکه پرولتاریا بتواند این انقلابات سیاسی را بسوی انقلاب اجتماعی دلخواه خود سوق و گسترش دهد، لازم است که استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود را حفظ نموده و خطوط تمایز خود را با خرده‌بورژوازی و بورژوازی روشن نماید. فقط در اینصورت است که همکاری و همگامی با جناح‌های خاصی از خرده‌بورژوازی، در خدمت برندگی و تاثیرپذیری بیشتر مبارز پرولتاریا است، در غیر اینصورت، این طبقه کارگر است که در خدمت برندگی مبارزه اقشار دیگر در می‌آید.

برخوردی به نظرات رزمندگان

درباره مضمون و محتوای انقلاب

۱ - از دگماتیسیم تا پراگماتیسیم

درباره مضمون انقلاب، ویا "نفی و اثبات انقلاب"، رزمندگان در مقالات خود بخصوص در "خرده بورژوازی و انقلاب" و همچنین در "درباره شعار استقلال" بدورستی الگوهای انقلاب دموکراتیک حاکم بر بخش اعظم جنبش چپ را مورد انتقاد قرار میدهند. رزمندگان بطور کلی الگو سازی و دگماتیسیم را مورد حمله قرار میدهند و "کلی بافی" و "عام پرسی" را درباره مفهوم انقلاب اساساً "غلط تشخیص میدهند."

بنظر ما دوری از الگوهای دگم شده و طرح سوالات دقیقی در ارتباط با مسئله انقلاب ایران و یا هر مسئله دیگری که نیاز به شناخت داشته باشد، امری لازم و غایب می اجتناب ناپذیر در فراشد شناخت آن مسئله است. میگوئیم لازم و اجتناب ناپذیر ولی نه کافی، زیرا که تجربه بارهنگام نشان داده است که اگر نفی الگوهای دگم شده به نوعی، نه لزوماً آشکارا، منجر به نفی نتایج تئوریک عام، و احکام صدها بار اثبات شده‌ای - که اکثراً در الگوهای دگم شده نیز بکار میروند - گردد و لازم شود که بسیاری از نتایج شناخته شده را خود دوباره کشف کنیم، به چاه تجربه گرائی (پراگماتیسیم) در غلطیده ایم. و مهمتر اینکه اوامر پراگماتیسیم، به دوباره زنده نمودن همان الگوهای قدیمی - و در واقع پرستش دوباره آنها - منجر میشود. زیرا که پراگماتیسیمها نیازی به تعیین چهارچوب تحلیلی جهت تبیین و پیش بینی سیاستهای خود حس نکرده، و همیشه پس از اجراء و اعمال مجموعه‌ای از سیاستهاست که برای توجیه و پیدا نمودن خط ارتباطی مابین آنها، بدنبال چهار-

چوب تقویریک برای تبیین گذشته میگردند. و در این راه، فصلر با زود، به سراغ همان الگوهای که میثنا سند رفته و افسانه گات، حاظه از تجربہگرافی خود را در شکل های تعدیل یافته همان الگوهای قدیمی زنده خراهند نمود. و بدین ترتیب دایره بسته الگوپرستی - پراگماتیسم - الگوپرستی تکرار میشود. در واقع الگوپرستی در دامان خود پراگماتیسم را میپروراند، که این دیگری نیز به نوبه خود زاینده الگوپرستی است. بنظر ما برخورد رزمندگان به مسئله "مفهوم انقلاب" رگه‌هایی از دایره بسته فوق را در خود دارد. کوشش خواهیم نمود تا این رگه‌ها را نشان دهیم.

در فراشد شناخت، ساختن مدلهایی که بتواند حرکات و مشخصات موضوع مورد شناخت را در یک چهارچوب عقلانی توضیح دهد نه فقط امری نادرست نیست بلکه لازم و حتمی است. الگو تجربیدی از واقعیت است که میتواند درجه شناخت ما از آن را از حد ایستا به حد پویا برساند. اما الگو، خود واقعیت نیست. و با تحول واقعیت‌الگوهای توضیح دهنده آن نیز باید تغییر کنند. این تغییرات، بر حسب موضوع مورد شناخت میتواند در حد تعدیلات بماند و یا اینکه با در بر گرفتن استخوانبندی الگو، اساس آن را دگرگون کرده و در واقع الگوی جدیدی را بیافرینند. الگو پرستی، یعنی: جاودانه کردن یک الگو و استفاده از آن در شرایط متفاوت، بر اساس تشابهات صوری - و نه عینی - مابین واقعیت و مؤلفات الگو جاودانی شده. اگر الگو سازی، بعنوان گامی مثبت در روند شناخت محسوب گردد، برعکس الگوپرستی بلیه‌ای است که به سقط روند شناخت میانجامد و انجماد فکری را جایگزین پویایی جستجوگر میکند. حال که تا حدودی نظر خود را درباره تفاوت الگوسازی و الگوپرستی بیان کردیم، بپردازیم به برخورد رزمندگان.

از مقدمه و آغاز مقاله "خرده‌بورژوازی و انقلاب" اینطور

برمیاید که برای شناخت یک مسئله، مثلاً خصلت خلقی و ضد خلقی خرده بورژوازی، رابطه بین تئوریهای عام موجود که برخاسته از تجربیات تاریخ بشری است و تحلیل مشخص از مسئله مسرود بحث، بصورت ارجحیت کامل دومی بر اولی و تا حدودی فرار از برخورد به اولی طرح میشود. تئوریهای موجود، بعنوان جمعبندیهای غلط یا درست تجربیات تاریخی، از نظر تعیینی چهارچوبی برای آغاز توضیح واقعیت امروز میتوانند و باید مورد استفاده قرار گیرند. بر اساس شرایط مشخص مسئله مورد مطالعه، یکی از این چهارچوبها برای آغاز تحلیل مناسبتر تشخیص داده میشود. اما اگر روند شناخت فقط محدود به انتخاب بهترین چهارچوب برای آغاز توضیح واقعیت گردد، دچار الگوپرستی و دگماتیسم گشته ایم. این تحلیل مشخص خواهد واقعیت مورد بحث و بررسی دقیق اطلاعات مربوطه است که تضمین کننده ادامه موفقیت آمیز شناخت آن میباشد. ادامه این روند شناخت میتواند مبین درستی انتخاب اول و در نتیجه غنی تر کردن آن چهارچوب تئوریک با تجربه خاص دیگری باشد، و یا لزوم تعدیلاتی را در چهارچوب تئوریک اولیه متذکر شود و یا اینکه بطور کلی به نفی آن منجر شده و لزوم تجدید نظر در انتخاب اولیه و یا پیریزی چهارچوب جدیدی را بدنبال آورد. در هر صورت رابطه روشنی ما بین تحلیل مسئله مشخص و تئوریهای عام ایجاد میگردد که خود این رابطه در پاسخ دادن به سوالات عامی که درباره مسئله مورد تحقیق طرح میشود کمک میکند.

رزمندگان مینویسند:

"مفهوم انقلاب ما" سوالی کلی است که اغلب

به شکل پلخائف وار آن ظاهر میگردد: انقلاب

ما دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ منتها

اینبار این سوال را کمونیستهای ما پس از تجربه

سالها مبارزه پرولتاریای جهانی مطرح میکنند. اشکال قضیه در اینجا هم دقیقا " مثل سوال پلخانیف "کلی بافی" و "عام پرسی" سوال کنندگان میباشد. " انقلاب ما دموکراتیک است یا سوسیالیستی "، آنهم یکسال پس از قیام و تغییرات وسیع در نیروهای انقلاب! این سوال محدود کننده و انحرافی در ادامه خود به دومین سوال مشهور پلخانیف میانجامد (.....). بنابراین خرده بورژوازی شهر و ده (و از جمله بورژوازی مرفه) در آن شرکت دارند یا نه؟ ... تمام نکته در همین است که این سوالات از اساس غلطند. " (۲)

(۲) - تاکیدهایی که با یک خط مشخص شده اند

(از ما هستند)

رفقای رزمندگان با صدور حکمی تکلیف این سوالات را - که از جمله دلائل انحرافی بودنشان این است که مرحوم پلخانیف نیز به آنها متوسل میشده - روشن کرده اند. اما ما قانع نشده ایم که چرا این سوالها اساسا نادرستند؟ آیا بدین علت نادرستند که کلی و عام هستند؟ در اینصورت باید توضیح دهید که چرا سوالات کلی درباره یک پدیده - و در اینجا درباره مفهوم انقلاب ایران - نادرست هستند؟ شما قاعدتا بعنوان یک نیروی کمونیست و مسلح به علم باید قادر باشید که هم به سوالات عام و هم به سوالات خاص درباره انقلاب ایران پاسخ گوید و در حد لزوم توضیحات خود را بیان کنید. اگر چه برای پاسخگویی به سوال عامی چون مفهوم انقلاب ایران باید به بسیاری از سوالات خاص (مناسبات تولیدی، ترکیب طبقات و) جواب داد. اما بهر صورت طی این راه، یعنی پاسخگویی به اجزایه لزوم پاسخگویی به کل را نمیکنند و بهر صورت

انتقاءہ شما بہ نظم و ترتیب سوالات است کہ یکی پس از دیگری
و بصورت نتیجه‌ای می‌آیند در اینصورت ما با شما موافقت می‌کنیم
کہ این ترتیب استنتاجی طرح سوالات نادرست است و در واقع
سہ سوال مطروحه در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار داشته و
پاسخ بہ ہر یک پاسخ بہ دیگران را تا حدود زیادی دربر دارد.
رفقای رزمندگان، اصرار شما برای گریز بہ پاسخ
سوالات کلی فوق و بخصوص سوال اول چندان دوامی نمی‌توانند
بیاورد و عملاً خود مجبور میشوید کہ بہ این سوالات "اساساً
غلط" پاسخ گوئید. بہر حال تحلیل طبقاتی شما از جامعہ ایران،
کلیت انقلاب ایران را در یکی از الگوهای کما بیش شناخته
شده و یا در کل تعدیل یافته آنها (انقلابات دموکراتیک
تودہ‌ای، نوین، خلقی و... انقلابات سوسیالیستی کشورہای تحت
سلطہ، پیشرفته و...) و یا در الگوی جدیدی (مثلاً "راہ رشد
غیر سرمایہ‌داری": تاکید بر رہبری خرده‌بورژوازی در جهت
گیری سوسیالیستی و...) می‌کنند. بنا بر این اگر مشخصات
انقلاب ایران را در ارتباط با تحلیل طبقات روشن کرده
باشید، میتوانید بہ سوال کلی فوق الذکر جواب دهید. و این
سوال از نظر شما موضوعیت دارد. از اینہا گذشتہ موضع شما
مبنی بر اینکہ انقلاب ایران از انواع انقلابات "دموکراتیک
خلق" است خود نشانہندہ اینست کہ برای سوال "اساساً غلط"
و "کلی" فوق، جوابی کلی، بر مبنای تحلیل طبقاتی خود،
در دست دارید.

در نقل قولی کہ از شما ذکر کردیم، طرح میکنید کہ
سوال مربوط بہ ما "انقلاب ایران" محدود کنندہ "و"
"انحرافی" است! چرا؟ شما را در چه چیزی محدود میکند و یا
بہ چه انحرافی میکشاند؟ شاید منظورتان از محدود کنندہ
بودن اینست کہ شما را مجبور میکند کہ بالاخرہ مفہوم انقلاب
مطلوب را در چهارچوب و الگوئی عرضه دارید؟ یا شاید خود

بخومی دچار الگوپرستی شده‌اند، یعنی تحلیل طبقاتی از واقعیت جامعه شما را بطرف قبول منطقی الگویی سوق می‌دهد که با آنچه قبلاً بدان معتقد بوده‌اید و تا حدودی جاودانه کرده بودید، در تناقض است و شما راه فرار از این تناقض را مخالفت با طرح سوالی می‌بینید که پاسخ این تناقض را آشکار میکند. بنظر ما این شیء آخرین محتمل تر است

۴ - مضمون اجتماعی انقلاب ایران

برای اینکه بتوانیم بحث مضمون انقلاب ایران را با رفقای رزمندگان شروع کنیم، بدو " باید از مفهوم واژه " انقلاب " درکی کما بیش مشترک داشته باشیم. در غیر این صورت بحث به سرعت تبدیل به مجادله دگم‌وار بین کسانی میشود که زبان یکدیگر را نمی‌فهمند و هر یک در فضای ادبی خاص خود به استدلال نشسته است.

ما قبلاً در دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دمکراتیک" ، بحث مفاهیم انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی را انجام داده ایم. بطور خلاصه یادآوری میکنیم که : انقلاب اجتماعی در جامعه ما آن روندی است که طی آن مناسبات تولیدی کنونی منقلب شده و بمرحله عالیتری از جهت رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی گام میگذارد. از اینرو انقلاب اجتماعی اولاً " یک روند است و نه یک قیام کوتاه مدت، و طبیعتاً " دارای مراحل متعدد و متوالی میباشد. ثانیاً " به موازات تغییرات بنیادی در روابط تولیدی، مجموعه حقوقی - سیاسی فرهنگی و بطور مطلق روبنای جامعه نیز در جهت انطباق با شرایط نوین تولیدی منقلب میگردد. که این دومی که در خود رشد فرهنگی انسانها را در بردارد، برای تضمین گسترش انقلاب اجتماعی و رشد نیروهای مولده امری ناگزیر و لازم است. در مقابل این، انقلاب سیاسی بطور خلاصه عبارت است از سرنگونی قشر یا طبقه‌ای که قدرت سیاسی را در چنگ دارد توسط قشر یا طبقه‌ای دیگر بدون اینکه دگرگونی در مناسبات تولیدی را

بدنبال بیاورد (بعنوان مثال میتوان از انقلاب سیاسی بهمین
۱۳۵۷ نام برد). برای تعریف دقیق تر این مفاهیم و همچنین
بحث ارتباط بین این دو رجوع کنید به "انقلاب دمکراتیک و
یا سوسیالیستی".

رفقای رزمندگان بطور روشن و صریح بحثی در مفاهیم
انقلاب اجتماعی و سیاسی انجام ندادند و ظاهراً به تنایزاتی
که ما میان این دو مفهوم تامل هستیم، اعتقاد چندانی
ندارند. اما در عین حال تعریفی که از "انقلاب" میدهند تا
حدود زیادی به آنچه که ما "انقلاب اجتماعی" نامیده ایم
نزدیک است و اشاره ای که به "وجه سیاسی انقلاب" مینمایند
نیز کاملاً با آنچه که ما "انقلاب سیاسی" نامیده ایم
مربوط است. این نزدیکی و نه انطباق تعاریف امکان آغاز
بحث اصولی را میدهد. نقل قول زیر مبین درک رزمندگان از
"انقلاب" است:

"انقلاب پیوسته مبارزه پرتلاطم طبقات است و ایمن
مبارزه قهرآمیز و بیرحمانه بر سر حفظ یک سیستم و نابودی
آن، مبارزه برسر توسعه انقلابی نیروهای مولده و مناسبات
اجتماعی بازدارنده این تکامل است. در هر انقلاب یک طبقه
معین اجتماعی باید نابود شود. انقلاب بدواً از نظر سیاسی
نیز به معنای سرنگون ساختن طبقه حاکم سیاسی میباشد"
(تأکیدها از ماست). (۲)

بر مبنای تعریف فوق برای روشن نمودن مضمون انقلاب
(یا بقول ما مضمون اجتماعی انقلاب) ابتدا باید سیستمی
که باید نابود شود، مناسبات تولیدی کنونی و طبقه حاکم
سیاسی را بشناسیم. ذیلاً نظرات رزمندگان را در این مورد
میاوریم:

رزمندگان مناسبات تولیدی کنونی ایران را سرمایه داری
وابسته میدانند، با این توضیح مهم، که این تنها شکل زیست
سرمایه داری در ایران میباشد. یعنی به امکان وجود نوعی

... بورژوازی و سرمایه داران را که بر پایه سرمایه
ملی و بصری اولی بورژوازی ملی هستیم
بازار داخلی و سرمایه مستقبل از
امپریالیسم بطور کلی وجود ندارند. اصولاً
شکل بندی اقتصادی ایران و کلیت روابط
تولیدی (یا ساخت اقتصادی) ما، با توجه
به زمینه های سرمایه گذاری و چگونگی آن
هرگز به بورژوازی ملی اجازه موجودیت
نداده و نمیدهد (...). بنا بر این استدلال
ما میگوئیم بورژوازی ملی در ایران
اسطوره ای بیش نیست... (۴) (تاکید از
ماست)

و همچنین :

"... وابستگی سرمایه نیز از ضروریات
حرکت سرمایه در زمان ما است (در کشورهای
مثل ایران). بنا بر این بمجرد اینکه
بخواهیم وابستگی را از سرمایه و اقتصاد
خود حذف کنیم، سرمایه خود باید ضربت
اساسی بخورد و سلطه آن درهم شکنند.
زیرا سرمایه در ایران نمیتواند حرکت
مستقلی از کل سرمایه جهانی یا
سرمایه های امپریالیسم داشته باشد." (۵)

و بالاخره :

" ساختن اقتصادی سرمایه داری جامعه
ما، وجود بورژوازی را با وجود سرمایه
داری وابسته منطبق ساخته است." (۵)

(تأکید هائی که با یک خط مشخص شده اند از ما هستند)
اما در باره ماهیت قدرت سیاسی حاکم، رزمندگان به
درستی از ائتلاف بورژوازی و خرده بورژوازی در حاکمیت

سیاسی سخن میگویند: " پس از قیام بلوک سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه سنتی روی کار آمدند... " (۶) اما بعلاوه مشخصات خرده بورژوازی - که رزمندگان آنرا توضیح میدهند و ما از تکرار آن در اینجا خودداری میکنیم - محتوای عمومی قدرت سیاسی محتوای بورژوازیست. یا بقول رزمندگان " اینک که خرده بورژوازی مرفه بخشی از هیئت حاکمه را تشکیل میدهد از بورژوازی بودن حاکمیت سیاسی چیزی کم نمیکند " (۷) و یسا حضور خرده بورژوازی مرفه در قدرت با سیاستهاش کاملاً قابل بیان هستند. این سیاستها در معنی و محتوا بورژوازی هستند " (۸)

البته بنظر ما شرکت خرده بورژوازی در قدرت سیاسی، از بورژوازی بودن دولت چیزهایی کم میکند. اما صدماتی که شرکت خرده بورژوازی به جنبه های بورژوازی حاکمیت میزند، صدماتی گذرا است، و بورژوازی دیرباز و داین خرده بورژوازی را که قدرت ارائه آلترناتیو اجتماعی مستقل خود را ندارد و در عین حال با هراس به جنبش کارگری مینگرد، بدنبال خود خواهد کشید. بنا بر این گرایش عمده حاکمیت سیاسی کنونی، همان حفظ سیستم سرمایه داری است، از اینرو ما هم چون رزمندگان... این نکته اساسی را پیوسته در نظر

داریم که اصولاً وحدت این خرده بورژوازی و بورژوازی در حفظ سیستم مبنای تحلیل ما است " (۹) (تأکید از ما است)

قبل از نتیجه گیری مطالب فوق خوبست که نظری نیز به تحلیل رزمندگان از نقش بورژوازی و سرمایه داری جهانی بیان داریم:

" در شرایط کنونی تحلیل از نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در سطح جهان بماند نشان میدهد که بورژوازی اصولاً بواسطه

کنندیدگی و پایان رسیدن عصرتا ریخاش
در سطح جهانی مدتهاست که در صف نیرو
های ضدانقلاب قرار گرفته است ...

بورژوازی در زمان ما، طبقه ایست که
با انواع شیوه‌ها به شکست انقلاب کمک
میکنند ... طبقه ای که انقلاب علیه آن
صورت میگیرد و در سطح جهانی مبارزه
عیه بورژوازی محتوای اصلی این
دوران را معین میکند " (۱۰)

(تاء کید از ماست)

خلاصه میکنیم بنظر رزمندگان :

- (۱) : مناسبات تولیدی ایران سرمایه‌داری وابسته است و
استقرار و بقاء سرمایه‌داری جز از طریق این وابستگی نمی
نمیتوانسته و نمیتواند امکان داشته باشد.
- (۲) هیچ بخش از سرمایه‌داری در ایران و جهان انقلابی نیستند
بلکه همگی بخشهای ضدانقلابی اند و محتوای مبارزه انقلابی این
دوران در سطح ایران و جهان، ضد سرمایه‌داریست.
- (۳) حاکمیت سیاسی کنونی در ایران دارای محتوای بورژوازی
است.

در مورد نکات فوق (۱ تا ۳) ما و رزمندگان مواضع مشابهی
دارا هستیم (علیرغم اختلافات احتمالی در تحلیل‌ها
و استدلالاتی که منجر به اتخاذ این مواضع میگردد). از این
مواضع ما اینگونه نتیجه‌گیری میکنیم که :

انقلاب اجتماعی در ایران که هدفش نابودی سیستم تولیدی
موجود است لزوماً به مفهوم امحاء سرمایه‌داری و جایگزینی
آن توسط مناسبات " دیگری " است. این مناسبات " دیگر "
از انواع سرمایه‌داری نمی‌تواند باشد، و از آنجا که نه
ما و نه رزمندگان به انواع " راه رشد غیر سرمایه‌داری "
معتقد نیستیم، نفی سرمایه‌داری مفهومی جز آغاز ساختمان

سوسیالیسم یعنی خواننده داشته باشد. به عبارت دیگر محتوای اجتماعی انقلاب اجتماعی سوسیالیستی است. لازمه آغاز به چنین مآخذمانی، سرنگونی طبقه حاکم بورژوازی میباشد.

اما میدانیم که رزمندگان با وجود اعتقاد به نکات (۱) تا (۳) نتیجه‌گیری میکنند که انقلاب اجتماعی ایران از انواع انقلابات دمکراتیک است. با توجه به تعریفی که خود ایشان از "انقلاب" میدهند سوالات زیر طرح میگردد:

اولاً: "انقلاب"، به مفهومی که خود ذکر کرده‌اید، برسر حفظ و یا نابودی چه سیستم تولیدی ای در ایران است؟ مگر نه اینکه نابودی سیستم سرمایه‌داری - که شکل تظاهراتش در ایران سرمایه‌داری وابسته است - هدف انقلاب

است؟ اگر جواب شما به این سوال مثبت است - که براساس مواضعتان اینطور باید باشد - به شما پیشنهاد میکنیم که نام انقلاب مورد نظر خود را، "انقلاب ضد سرمایه‌داری" بگذارید که هم از جهت روشن کردن خصلت اساسی و هدف آن گویاتر است و هم شمارا از گنگی‌های انواع انقلابات دمکراتیک‌ها میکند. ثانیاً، مگر "توسعه انقلابی نیروهای مولده" در جامعه‌ای که سرمایه‌داری در آن مسلط است میتواند مفهوم دیگری جز آغاز ساختمان سوسیالیسم داشته باشد؟ در جهان امروز، که سرمایه‌داری گندیده است و در ایران نیز هیچ رسالت انقلابی ندارد، نیروهای مولده جز از طریق سوسیالیسم راه دیگری برای جهش انقلابی به جلو دارند؟ اگر جواب شما به این سوالات منفی است، یعنی همانند ما فکر میکنید، پیشنهاد میکنیم که نامگذاری "انقلاب ضد سرمایه‌داری" را بطریقی که می‌آید دقیق‌تر بکنید: "انقلاب ضد سرمایه‌داری برای آغاز ساختمان سوسیالیسم" و یا "انقلاب ضد سرمایه‌داری در جهت سوسیالیسم". اما اگر جوابتان به سوالات فوق مثبت است، خوبست توضیح بیشتری در باره محتوای ضد سرمایه‌داری انقلاب مورد نظرتان بدهید.

ثالثاً : شما مینویسید : " انقلاب ما وظیفه نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته را بعهدہ دارد... این طبقه سرمایه‌دار است که نماینده سیستم و طبقه حاکم آنست " (۱۱)

(تاءکید از ماست .) پس منطقاً " براساس تعریفی که از انقلاب نموده‌اید، هدف سیاسی انقلاب سرنگون کردن طبقه سرمایه‌دار است و " آن طبقه معین اجتماعی که باید نابود شود " همان سرمایه‌دار است . ما به خود اجازه داده‌ایم که نام چنین انقلابی را ، انقلاب سوسیالیستی بگذاریم . شما نیز معتقدید که " برهر مارکسیستی روشن است که حاکمیت سیاسی بورژوازی بطور کلی در انقلابات سوسیالیستی نابوده می‌گردد و به جای آن حاکمیت پرولتاریا مستقر می‌گردد " (۱۲) (تاءکید از ماست) .

سوال ما اینست که چرا از آنچه که بر " هر مارکسیستی روشن است " ، و در نتیجه بر شما نیز روشن است ، گریز می‌زنید و اصرار دارید که انقلابی که در جامعه سرمایه‌داری ، هدفش سرنگونی بورژوازی و توسعه انقلابی نیروهای مولده است را انقلاب " دمکراتیک خلقی " نام گذاری کنید ؟ حق نداریم که شک کنیم که شما نیز دچار پرستش این دگم حاکم شده‌اید که انقلابات کشورهای رشد نیافته (حال چه سرمایه‌داری و چه پیش سرمایه‌داری) بطور مقدر دمکراتیک هستند ؟ آیا حق نداریم فکر کنیم که شما علیرغم همه پیشرفتگی تان نسبت به جریانات مائوئیستی - زویزیونیستی خطوط ۲ ، ۳ ، ۴ ، هنوز تا اندازه‌ای گرفتار مفاهیم ادبیات و سخن آنها بوده و از پای بیرون گذاشتن از چهارچوب این مفاهیم تقدیس شده گسه چوب تکفیر و تحریم " کمونیستهای " مذهبی را بدنبال بیاورد ، آباد دارید ؟ و یا اینکه حداقل امروز چنین حرکتی را " مصلحت " (۱) نمی‌بینید ؟

ما بدنبال استدلالات شما جهت اشیا ت صحت " انقلاب دمکراتیک خلقی " به جهت پرده اغتشیم لیکن با آنچه که مواجہ

شدیم نه دلیل و اثبات ، بلکه مجموعه‌ای از احکام ، از شبهه استدالات و بیاگریز از استدلال بود. ذیلاً به آنها می‌پردازیم.

۳ - انقلاب دمکراتیک خلقی

در مقالاتی که در ۹ شماره رزمندگان به نگارش درآمده در چند مورد به انقلاب دمکراتیک اشاره شده است. همچنین شعار " برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق " به روشنی مرحله انقلابی را که رفقا بدان معتقدند بیان میدارد. در عین حال رفقای رزمندگان - بخاطر مواضعی که در مورد سرمایه داری ایران و طبقه حاکم و... دارند، که به آنها در بخش گذشته اشاره کردیم، مجبورند که هر بار که از انقلاب دمکراتیک خلقی سخن می‌گویند، با توضیحاتی وجوه تمایز آنها با انواع انقلابات دمکراتیک رایج در میان دیگر نیروهای چپ، تذکر دهند.

خوبست که بطور خلاصه نظر خود را در ارتباط با انقلابات دمکراتیک بیان کنیم. انقلاب دمکراتیک ، بمفهوم اجتماعی آن، روند جایگزین شدن سرمایه داری بجای فئودالیسم است. این روند در اروپا سالها طول کشید و تحولات سیاسی - و در واقع انقلابات سیاسی این دوران - گام بگام قدرت یابی سیاسی بورژوازی را در مقابل فئودالیسم و یا بازمانده های آن تحکیم نموده اند. در واقع به موازات رشد قدرت اقتصادی و تثبیت سرمایه داری و یا جناحی از آن، تحولات و انقلابات سیاسی موجب به رسمیت شناختن قدرت سیاسی نیروهای مربوطه میگشت. از اینرو انقلاب دمکراتیک ، چه در اقتصاد - اجتماعی خود و چه در وجه سیاسی، خصلتی اساساً فئودالی دارد. از نظر اقتصادی ، به مفهوم جهش نیروها

مولده در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، و از نظر سیاسی به مفهوم سونگونی قدرت سیاسی فئودالیسم و پیمان با قیما نده‌های آن، کسب قدرت سیاسی و با تحکیم انحصار آن توسط بورژوازی جهت اعمال کامل سیادت طبقاتی خود میباشند. دمکراسی حاصل این انقلابات، به مفهوم تساوی صوری و حقوقی انسانها در مقابل مجموعه قوانین است و برای حفظ مناسبات تولیدی سرمایه‌داری وضع میگردد، با نزدیک شدن سالهای پایان قرن ۱۹، روند انقلابات دمکراتیک اروپا به سرانجام خود نزدیک شد و جامعه سرمایه‌داری، با تضادهای خاص خود استقرار تثبیت شده خود را اعلام نمود. اما در جوامعی که دیرتر به جرگه سرمایه‌داری پای گذاشته بودند، همانند روسیه تزاری، بورژوازی - بدلائل شناخته شده که ما از تکرار آن در اینجا خودداری میکنیم - قادر به اتمام پروسه اجتماعی انقلاب دمکراتیک و بخصوص انجام انقلابات سیاسی لازم جهت کسب کامل قدرت سیاسی نبود. بدین ترتیب، علیرغم رشد مناسبات سرمایه‌داری در این جوامع، قدرت سیاسی هنوز عمدتاً در دست فئودالها (در روسیه - در قالب تزارسم) متمرکز داشته و علیرغم شرکت بخشی از سرمایه‌داری در نهادهای دولتی سنگینی وزنه حاکمیت عمدتاً "بطرف مالکین فئودال بود. در چنین جوامعی که وظایف اجتماعی انقلاب دمکراتیک به پایان نرسیده (عمده‌ترین آنها یعنی مسئله زمین هنوز لاینحل مانده) و بورژوازی نیز لیاقت رهبری انقلاب سیاسی جهت کسب قدرت و تحکیم و توسعه سرمایه‌داری را ندارد، طبقه کارگر است که میتواند رهبری مبارزه را جهت کسب قدرت سیاسی و دگرگونی اجتماعی بگیرد. خملت عمده چنین انقلابی از این نظر دمکراتیک است که قدرت حاکمه و مورد حمله انقلاب یا فئودال - لیسم است و یا ائتلافی از فئودالها با بخشی از سرمایه‌داری. بخشی از سرمایه‌داری که در اپوزیسیون سیاسی قرار دارد، یا لنگان لنگان بدنبال انقلاب میآید و یا خنثی باقی میماند.

احتمال اینکه همه بورژوازی بطوریکه پارچه در مقابل انقلاب قرار گیرد، بخاطر خصلت ضد فئودالی آن، کم است. بعلاوه طبقه‌ی کارگر برای این که بتواند پشتیبانی خیل وسیع دهقانان را بخود جلب کند و از اینکه رهبری اکثریت دهقانان در دست بورژوازی متمرکز شود، جلوگیری کند مجبور است به پاره‌ای از خواسته‌های آنان تن در دهد و در امر تقسیم زمین و... دست به اقداماتی زند که در محتوی بورژوازی است. لازم بتذکر است که حتی اینگونه انقلابات دمکراتیک، که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ یکی از نمونه‌های آنست، فقط بعنوان پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی قابل قبول است. اگر چنین انقلاب دمکراتیکی سریعاً "به تحولات اجتماعی سوسیالیستی گسترش نیابد، تثبیت قدرت بورژوازی و سرکوب جنبش کارگری و سازمانهای سیاسی آن خواهد بود. حال ببینیم رزمندگان دمکراتیک بودن انقلاب خود را چگونه توضیح میدهند.

در مقاله "درباره سه شعار راه کارگر" بعد از اینکه به غیر دیالکتیکی بودن شیوه استدلال راه کارگر برخورد می‌کنند، برای تعیین نوع انقلاب ایران چنین استدلال مینمایند:

"وقتی ما از انقلاب سخن می‌گوییم ابتدا و قبل از هر چیز سیستم موجود و طبقاتی را که در آن قرار دارند باید تحلیل کنیم از لحاظ اقتصادی و سیاسی چه روابط معینی وجود دارد، سپس با توجه بسه مبارزه طبقاتی جاری تعیین میکنیم که انقلاب ما چگونه انقلاب دمکراتیکی و با چه طبقاتی است" (تکیه از ماست) (۱۳)

این یک نمونه از بی‌استدلالی و تناقضگویی است که پرستش‌دگم انقلاب دمکراتیک، رفقای رزمندگان را بدان دچار نموده است. از نقل قول فوق برمیآید که تحلیل سیستم موجود و طبقات و روند مبارزه طبقاتی جاری برای تعیین

نوع و چگونگی انقلاب دمکراتیک است! معلوم نیست که دمکراتیک بودن انقلاب از چه استنتاج میشود؟ اینطور بنظر میاید که در نظر رفقا صفت دمکراتیک همه جا باید پشت لغت انقلاب باشد! گویا مقدر است که همه انقلابات دمکراتیک باشند و تحلیل سیستم و مناسبات سیاسی و اقتصادی طبقات نقشی در تعیین نوع خود انقلاب اجتماعی و سیاسی ندارد، بلکه فقط تعیین کننده نوعی از آن در میان مجموعه انقلابات دمکراتیک موجود و یا ابداع شده، میباشد!

استدلال دیگر رزمندگان در اثبات نظرشان بقرار زیر است

« نابودی بورژوازی به معنی نابودی سیستم سرمایه داری وابسته میباشد. ترکیب طبقات و اقشار دیگر و سیستمی که باید نابود شود به ما نشان میدهد که توده های خورده بورژوازی و پرولتاریا نیروهای محرک انقلاب ما میباشد. و چنین ترکیبی از نیروها با توجه به خواست آنها به معنای وجود پروسه دمکراتیک تحول انقلاب و استقرار دیکتاتور دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر میباشد » (۴)

(تکیه از ماست)

برای ما مشکل است تصور کنیم که رفقای نویسنده جملات فوق خود نمی دانسته اند که با کلی گوئی و ردیف کردن یک سری دلایل ظاهری بگریبان خود را از استدلال علمی رها ساخته اند. رزمندگان اینبار معنای دمکراتیک انقلاب را از "ترکیب نیروی محرکه انقلاب" (توده های خورده بورژوا و کارگر) و از "خواست" ایشان استنتاج میکنند. ابتدا بپردازیم به مسئله ترکیب نیروهای محرکه :

اولاً: انقلاب توده های مردم را از همگی اقشار و طبقات به کام خود میکشد و آنها را بعنوان مدافعین یک سیستم و مهاجمین به آن در مقابل یکدیگر قرار میدهد.

ثانیاً: هر انقلابی که هدفش را سرنگونی بورژوازی و

امحاء سیستم سرمایه‌داری قرار دهد چه نامش را سوسیالیسم بگذاریم و چه دمکراتیک - لزوماً " تکیه اصلی‌اش بر طبقه کارگر است و در نتیجه توده‌های کارگران متشکل مهاجمین اصلی به سیستم را تشکیل می‌دهند، از اصلی بودن مهاجمین منظور فقط کمیت نیست بلکه کیفیت، درجه آگاهی و تشکر نیز میباشد.

ثالثاً: " در چنین انقلابی، توده‌های کارگر به تنهایی قادر به سرنگونی سرمایه‌داری و نابودی سیستم نیستند. مارکس تصریح میکند که حتی در انقلاب سوسیالیستی نیز کارگران باید بتوانند بلافاصله بخشی از توده‌های خرده‌بورژوازی را تجهیز کرده و به ضدیت با سیستم بکشانند، در غیر این صورت قادر به کسب قدرت نخواهند بود. انقلابی که هدفش سرنگونی بورژوازی و امحاء سرمایه‌داری باشد - با هر نامی که شما بخواهید بگذارید - خرده‌بورژوازی را از نظر سیاسی تجزیه خواهد نمود. بخش رادیکال آن بدنبال کارگران روان شده و به مهاجمین سیستم تبدیل خواهند شد. بخشهای دیگر در بهترین حالت منفرد و خنثی و در بدترین حالت متفق بورژوازی تبدیل خواهند گشت. تاکتیک موفق پرولتاریا باید به خنثی نمودن این بخشها بیانجامد.

پس بهر صورت " توده‌های " خرده‌بورژوازی و کارگردانان انقلاب ضد سرمایه‌داری شرکت میکنند و از اهمیت نقش آنان نمیتوان نتیجه گرفت که انقلاب ضد سرمایه‌داری دمکراتیک (!؟) سر کار داریم و با انقلاب سوسیالیستی. ضمناً " صحبت از " نیروی محرکه " بودن توده‌های پرولتاریا و خرده‌بورژوازی سخن نادقیق و ناروشن است. زیرا همانطور که گفتیم نیروی محرکه انقلاب ضد سرمایه‌داری از نظر علمی، طبقه کارگر است. این ناروشنی و جایگزین نمودن اقشار و طبقات به وسیله " توده‌ها "، راه را برای نتیجه‌گیری نادرست و گنگ بعدی آماده میکند که بقرار زیر است:

رفقا یکی از مبانی دمکراتیک شمردن انقلاب و لزوم
 دیکتاتوری دمکراتیک خلق را " خواست " نیروهای محرک
 انقلاب یعنی " خواست " توده‌های خرده‌بورژوا و پرولتاریا می
 دانند. روشن نیست که منظور از این " خواست " چیست؟ آیا
 منظور خواست لحظه‌ای توده‌ها است که در شعارشان هویدا می‌گردد؟
 اگر چنین است - که مطمئنیم چنین نیست - دچار ابتدائی
 ترین نوع توده‌پرستی شده ایم. زیرا که توده‌ها که در مفهوم
 گسترده تاریخی جهانی تاریخ سازند، میتوانند در مقاطعی
 از زمان تخت تأثیرتوهمات ایدئولوژیک - فرهنگی و یا حالات
 روانی خاصی، خواسته‌های مختلف از ارتجاعی تا انقلابی طرح
 کنند. نمونه‌های این امر آنقدر زیادند - و در انقلاب اخیر
 ایران نیز فراوان دیده ایم - که نیازی به توضیح بیشتر
 نیست. بنابراین تنها مفهوم منطقی که واژه " خواست "
 میتواند در نقل قول فوق بدهد، همان مفهوم طبقاتی آن است
 یعنی خواست طبقه کارگر و خواست اقشار خرده‌بورژوا. که در
 این مورد نیز رفقای رزمندگان نیک میدانند که هیچ بخش از
 خرده‌بورژوازی " خواست " و یا توان اینکه دست به انقلاب
ضد سرمایه‌داری - که نامش را دمکراتیک گذاشته‌اید - بزنند
 راندارد. تنها طبقه‌ای که قادر به اینکار است طبقه کارگر
 میباشد. اگر چه همانطور که قبلاً گفتیم در مبارزه برای
 تحقق انقلاب اقشاری از خرده‌بورژوازی بدنبال طبقه کارگر
کشیده میشوند. فکر میکنیم شما این مطلب را قبول داشته باشید.
 در این صورت پس چگونه از " خواست " خرده‌بورژوازی و کارگران
 به خصلت دمکراتیک انقلاب خود که معتقدید ضد سرمایه‌داریست
 میرسید؟ از این گذشته خواست اقشار خرده‌بورژوازی ما،
 در جامعه‌ای که مناسبات سرمایه‌داری در آن مسلط است و قدرت
 حاکم نیز در دست بورژوازیست و نه فئودالها، چه خصلت ضد
 فئودالی عمده‌ای میتواند باشد که بر خصلت ضد سرمایه‌داری
 بودن انقلاب آنقدر سایه بیفکند که آنرا به انقلاب دمکراتیک
 تیک خلقی مستحیل سازد!؟

رفقا نه "ترکیب نیروهای محرکه" و نه "خواست توده‌ها" و امثالهم هیچکدام تعیین‌کننده مرحله انقلاب اجتماعی ایران نیست. مرحله انقلاب اجتماعی از تحلیل مناسبات تولیدی و تحلیل موقعیت سیاسی طبقات این جامعه برمیخیزد و پس، روند مبارزه طبقاتی، و "خواست‌های مرحله‌ای اقشار و طبقات در هر لحظه معین از زمان، چگونگی تاکتیک، کمونیست‌ها را برای تسریع روند آگاهی و شکل طبقه‌کارگر در خدمت تدارک انقلاب سوسیالیستی روشن میکند و نه خود مرحله انقلاب اجتماعی را. ما جمله شما را اینطور تصحیح میکنیم و از شما میخواهیم که اگر ایرادی به این تصحیح دارید، آنرا توضیح دهید:

"وقتی ما از انقلاب سخن میگوئیم ابتدا و قبل از همه چیز سیستم موجود و طبقاتی که در آن قرار دارند را باید تحلیل کنیم تا روشن شود چه انقلابی در نیروهای مولده باید آغاز گردد و چه طبقه‌ائی باید سرنگون و نابود شود و چه طبقه‌ای رسالت شروع چنین انقلابی را دارد. این یعنی تعیین محتوای اجتماعی انقلاب. اما این تحلیل موقعیت اقشار بینابینی، و نسبت توان طبقاتی اقشار مختلف و بطور کلی واقعیت مبارزه طبقاتی در جامعه است که در هر برهه زمانی احتمال تحولات سیاسی - و از جمله انقلابات سیاسی - را تعیین میکند و در عین حال تاکتیک کمونیست‌ها برای کشیدن این تحولات به سمت تدارک انقلاب اجتماعی مورد نظر خود، و یا در صورت امکان کسب قدرت سیاسی جهت آغاز آن، را روشن مینماید."

۴- بازهم در جستجوی تفاوتها

ما باز هم جستجوی خود را برای پیدا نمودن تفاوت‌های انقلاب ضد سرمایه‌داری شما - که آنرا دموکراتیک خلقی نامیده‌اید - و انقلاب سوسیالیستی که ما بدان معتقدیم، ادامه میدهیم.

روند این انقلاب است. در مورد نقش خرده‌بورژوازی قبلی از سرنگونی طبقه سرمایه‌دار ظاهراً نظرات ما به یکدیگر نزدیک است، زیرا که کمابیش هر دو معتقدیم که لزوماً همه آن به طرف پرولتاریا کشیده نمی‌شوند، بخشهایی از آن می‌توانند در خدمت ضد انقلاب درآید و با خنثی و متزلزل بمانند و بخش دیگری به دنبال طبقه کارگر کشیده شده و در انقلاب شرکت کند. اختلاف اساسی بر سر نقش خرده‌بورژوازی بعد از سرنگونی سرمایه‌داریست، و بطور دقیق‌تر نقش آن در قدرت سیاسی بعد از پیروزی انقلاب است که مورد اختلاف می‌باشد. بنظر ما، انقلاب ضد سرمایه‌داری بدنبال خود راهی جز اینکه سیادت (دیکتاتوری) طبقه کارگر را در رهبری جامعه تثبیت کنند نمی‌تواند داشته باشد. از سیادت (دیکتاتوری) طبقاتی فقط اعمال قدرت دولت و حزب طبقه کارگر را بر ضد این یا آن قشر و طبقه نمی‌فهمیم. این دید بسیار محدودی از سیادت طبقاتی است که متأسفانه بسیار رایج است. سیادت طبقاتی مجموعه‌ای از سیاستهای اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و... غیره است که طبقه کارگر آگاهانه جهت تداوم و تسهیل گذار سوسیالیستی، جهت رشد و شکوفائی مناسبات تولیدی سوسیالیستی اتخاذ می‌کند. اگرچه هدف استراتژیک این سیاستها روشن است (امحاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و اداره مستقیم تولید اجتماعی توسط تولیدکنندگان و...)، اما دقائق و مراحل این سیاستها بر اساس شرایط مشخص هر جامعه تعیین می‌گردد.

اما منظور رفقا از "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" روشن نیست. اگر رفقا مفاهیم رایج انقلاب دموکراتیک نوین و... را قبول داشتند و به انقلاب مورد نظر خود محتوای ضد سرمایه‌داری نمی‌دادند، مطلب روشن مینمود. اما چنین نیست در "خلق" مورد نظر رفقا، بر خلاف "خلق" مائوتسکهدون،

بورژوازی جایی ندارد، بخشی از خرده‌بورژوازی نیز بی‌سرون افتاده است. میماند "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و بخشی از خرده‌بورژوازی". ما قبلاً در کتاب "اندیشه مائو-تسه دون و سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین" نظر خود را در مورد ناممکن بودن دیکتاتوری چهارطبقه و قشر بیگان کرده‌ایم. اما در اینجا با مفهوم دیکتاتوری مشترک یک طبقه (طبقه کارگر) و یک قشر بینابینی که در پروسه انقلاب عملاً تحت رهبری طبقه کارگر قرار گرفته، روبرو هستیم. میدانیم که سیادت طبقاتی بورژوازی و همچنین سیادت طبقاتی پرولتاریا مفاهیمی روشن دارند، زیرا که هر یک از این دو طبقه میکوشد تا سیاستهای اقتصادی - فرهنگی و غیره... را در جهت حفظ و گسترش مناسبات تولیدی مطلوب خود، که یکی سرمایه‌داری و دیگری سوسیالیستی است، اعمال کنند. اما سیادت طبقاتی خرده‌بورژوازی یا اقشاری از آن مفهومی نداشته و نمیتواند تحقق یابد زیرا که این اقشار مناسبات تولیدی خاص خود و جامعه مربوطه را بعنوان آلترناتیو نمیتوانند ارائه دهند. و از اینرو نمیتوانند از کلیت سیاستهایی که تحقق آنها جامعه را بطرف آلترناتیوی جز سرمایه‌داری سوق دهد، درکی داشته باشند. قشری که از نظر علمی قادر به اعمال سیادت خود نیست، مآلاً "اعمال سیادت مشترک طبقاتی نیز نمیتواند بکند آنهم در شرکت با طبقه - ای که قادر به اعمال سیادت خاص خود میباشد. در عمل اقشار خرده‌بورژوازی یا بدنبال سرمایه‌داری روان میشوند (سیادت بورژوازی) و یا بدنبال پرولتاریا (سیادت پرولتاریا)، یعنی در خدمت اعمال سیادت یکی از این دو قرار میگیرند. یکی از اشتباهات رایج در میان مارکسیستها یکی پنداشتن حاکمیت و سیادت طبقاتی است. در نتیجه از اینکه جریانات خرده‌بورژوازی، یا فلان و بهمان خرده‌بورژوا در کابینه دولتی اینها میکنند و یا در نهادهای دولتی مسئولیتی دارند، نتیجه

گیری میشود که پس سیادت مشترک طبقاتی انجام گرفته و یکی از شرکاء خرده‌بورژوازیست! حال اینکه کابینه و یا نهاد-های دولتی و حکومتی بخشی از ابزار اعمال سیادت طبقاتی هستند. بنابراین شرکت در کابینه و یا دیگر نهادها به مفهوم اعمال سیادت طبقاتی نیست. خرده‌بورژوازی میتواند در نهادهای دولت بورژوازی و یا پرولتاریا شرکت کند. در صورت اول در خدمت سیادت طبقاتی بورژوازی و در صورت دوم در خدمت اعمال سیادت پرولتاریا قرار میگیرد. ائتلاف در کابینه نیز به مفهوم ائتلاف در اعمال سیادت طبقاتی نیست خود رفقای رزمندگان معتقدند که امروز علی‌رغم شرکت خرده-بورژوازی در بلوک سیاسی حاکم بر ایران، محتوای حاکمیت بورژوازیست. هنوز بورژوازی اعمال سیادت طبقاتی میکند یعنی دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی وجود دارد و این علی‌رغم این است که بخشی از کابینه، شورای انقلاب، پاسداران، کمیته‌ها، رادیو و تلویزیون و... در اختیار نمایندگان مستقیم خرده‌بورژوازی است

برای پرولتاریا، بعد از انقلاب و در روند تشبیهت قدرت سیاسی خود، شرکت دادن خرده‌بورژوازی در نهادهای دولتی، دادن امتیازات مختلف به خرده‌بورژوازی بصورت تاکتیکی لازم و عقب‌نشینی‌های موقتی میتواند طرح گردد. لزوم و نوع این تاکتیک‌ها را تناسب‌قوا و روند طبقاتی تعیین میکند. اما این به مفهوم اعمال دیکتاتوری مشترک نمیتواند باشد. آیا مثلا برنامه تقسیم اراضی بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر- برنامه‌های که در محتوی بورژوازی بود-

و یا برنامه‌هایی که نوعی امتیاز دادن به سرمایه‌داری بود، و یا سیاستهای دولت جوان شوروی در قبال خلقها و دولت‌های ملی آنان، به مفهوم اعمال دیکتاتوری مشترک کارگران، دهقانان، بورژوازی روس و بورژوازی اقلیت‌های ملی بود؟! و بنابراین پس از انقلاب اکتبر ما با "دیکتاتوری خلقی"

مواجهه بودیم و نه دیکتاتوری پرولتاریا؟

تصور نمیکنیم رفقای رزمندگان حاضر به چنین اشتباهی باشند. چنین برداشتی نشان دهنده سطحی است. در حرکت اجتماعی آنچه تعیین کننده و مهم است آنچه از نظر فلسفی - از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی - بسیار اساسی را میسازد این است که یک جامعه مفروض در کلی در جهت گسترش چه نوع مناسبات تولیدی حرکت میکنند. اگر راستای کلی رشد مناسبات تولیدی در سطح جامعه (ونه در بخشهایی غیر عمده و در مدت زمان محدود) مناسبات تولیدی سرناییده‌دار است جامعه بدون شک تحت سیادت طبقاتی بورژوازی قرار دارد و ولو اینکه بظاهر همه وزراء و مدیران هم از منشاء کارگری باشند. در چنین صورتی اینها کارگرانی هستند که خرسواری بورژوازی شده‌اند. پوششی هستند برای استتار بورژوازی و بالعکس اگر در جامعه‌ای مناسبات تولیدی سوسیالیستی در حال رشد و شکوفایی است این جامعه تحت سیادت طبقه پرولتاریا است و لو آنکه در کابینه هم چند خرده‌بورژوا هم بخدمت گرفته شده باشند. در اینجا این بخش از خرده‌بورژوازیست که در خدمت پرولتاریا یعنی در خدمت رشد مناسبات تولیدی سوسیالیستی درآمده است. در اینجا این خرده‌بورژواها تکنوکراتهایی هستند در خدمت رژیم کارگری. سیادت با طبقه کارگر است. دیکتاتوری طبقه کارگر وجود دارد، مناسبات تولیدی سوسیالیستی در حال رشد است و نه مناسبات تولیدی خرده‌بورژوازی!

چنین وضعی در غالب انقلابهای سوسیالیستی جهان سه تنها ممکن، بلکه کاملاً محتمل است. دیکتاتوری پرولتاریا بر حسب شرائط اگر ضروری باشد از خدمت گرفتن تکنوکراتها ابائی نخواهد داشت و چنین نخواهد پنداشت که با این کار "دیکتاتوری مشترک" با خرده‌بورژوازی برقرار کرده است!

طبیعی است که این "بخدمت گرفتاری" خرده‌بورژوازی عاری از اشکالات ویژه خویش نیست و این نیروها خواهند کوشید که بطور مستقیم و غیر مستقیم منافع مادی و فرهنگی خود را تأمین کنند و در ایجاد و توسعه‌ی بوروکراسی در جهت خاص کوشش نمایند. اینها البته مسائلی است که کمونیستها باید بطور جدی به آن برخورد کنند و از تجارب تاریخ استفاده جویند. اما آنچه مسلم است اینست که تا زمانی که راستای حرکت در جهت توسعه و گسترش مناسبات سوسیالیستی است از "دیکتاتوری طبقاتی خرده‌بورژوازی" ("مشترک" یا کارگران) سخنی نمی‌توان گفت و زمانی که راستای حرکت در جهت توسعه و گسترش مناسبات سرمایه‌داری باشد از "دیکتاتوری طبقاتی کارگران" (ولو "مشترک" با خرده‌بورژوازی) سخنی نمیتواند باشد.

و بجز اینها گمان نمیکنیم کسانی و منجمله رفقا و رزمندگان اعتقاد داشته باشند که مناسبات تولیدی سوسیالیستی - سرمایه‌داری (۱) بعنوان تجلی دیکتاتوری مشترک طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی چیزی بیش از درهم گوئی است.

ب: نکته دیگری که ممکن است تفاوت‌های بی‌شمار دیکتاتوری پرولتاریا و "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" حاصل از انقلاب ضد سرمایه‌داری را روشن نماید، چگونگی برخورد به مسائل دموکراتیک، یعنی مسائلی است که ناشی از مناسبات پیش سرمایه‌داری و یا بازمانده آن است.

در جوامعی چون ایران، که از رشد کمتری نسبت به سرمایه‌داریهای امریکا و اروپائی برخوردار است و همچنین بخاطر تاریخ ویژه رشد سرمایه‌داری در آنها و خصوصیات طبقه سرمایه‌دار، حل بخشی از مسائل ناشی از میراث پیش سرمایه‌داری توسط دیکتاتوری پرولتاریا و در راستای ساختمان سوسیالیزم امکان‌پذیر است. این مطلب در مورد روسیه ۱۹۱۷ نیز صحت داشت. دولت پرولتاریا برای تأمین تولید کشاورزی و جلب پشتیبانی دهقانان سیاست تقسیم زمین

را که در محتوا بورژوازیست - در پیش گرفت . و همچنین برنامه نپ را بمورد اجرا گذاشت که در تقویت اقتصادی بورژوازی داخلی نقش غیر قابل انکاری داشت . همچنین تاریخچه روابط دولت پرولتاریا ، با دول جمهوری های متعدد شوروی و با نمایندگان خلقهای امپراطوری پهناور تزاری در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ همگی مملو از برخورد به مسائلی است که عمدتاً ناشی از عقب ماندگی سرمایه داری بوده و راه حلهای گوناگونی ، که بسیاری از آنها بخودی خود راه حلهائی بودند که در چهارچوب تثبیت یک دولت بورژوازی نمیتوانستند گمابیش متحقق شوند در پیش گرفته شده اما این سیاستها از خصالت دیکتاتوری پرولتاریا چیزی کم نکرد چون راه حلهائی بودند که شرائط عقب مانده جامعه شوروی انجام آنها را در راستای استقرار سوسیالیسم ، الزام آور مینمود ، انحصار قدرت سیاسی در دست پرولتاریا امکان کنترل و تجدید پی آمدهای این سیاستها را در اختیار طبقه کارگر قرار میداد . اگر چنین انحصار قدرت سیاسی و آگاهی به ماهیت این سیاستها وجود نداشت (مثلاً در مورد نپ رجوع کنید به نظرات لنین و کوشی که وی برای آگاه کردن حزب به ماهیت نپ انجام میداد) ، پیش گرفتن آنها نمیتوانست به تقویت نیروهای در قدرت سیاسی منجر شود که مآلاً خواستشسان تثبیت نوعی سرمایه داری در روسیه بود .

در ایران نیز دیکتاتوری پرولتاریا و یا "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" منتج از یک انقلاب ضد سرمایه داری ، قطعاً در مقابل مجموعه ای از مسائل دموکراتیک قرار خواهد گرفت که حل موفقیت آمیز آنها ، در خدمت به تحقق اهداف استراتژیک ، اجتناب ناپذیر است . راه حلهای مورد بحث را باید از شرایط جامعه ایران و نوع مسائل مطروحه نتیجه گیری کرد و نمیتوان از سیاستهای اتخاذ شده در شوروی ۱۹۱۷ کپی برداری نمود . رشد یافتگی سرمایه داری ایران نسبت

به سرمایه‌داری روسیه در سالهای ۱۹۱۷، بعلاوه شرایط امروز سرمایه‌داری جهانی، وجود بلوک به اصطلاح "سوسیالیست" و... راه‌حلهای متفاوتی را برای این مسائل می‌طلبند. بعنوان مثال در مورد زمین، بنظر ما، با توجه به شرایط ایران، راه-حل اصلی تقسیم آن نیست. ممکن است استثناها "در بخشهایی از کشور تقسیم آن اجتناب‌ناپذیر باشد. اما راه حل عمومی اشتراکی کردن آن است.

برای ما بسیار «آلباست» که بدانیم "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" کد رفقای رزمندگان از آن سخن می‌گویند چگونه به وظائف دموکراتیک برخورد خواهند نمود؟ منظور ما روشن نمودن دقائق این وظائف دموکراتیک نیست، بلکه دید و بینشی است که در اتخاذ سیاستهای مربوطه نهفته است. آیا "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" که خود ناشی از یک انقلاب ضد سرمایه‌داری است، میتواند دیدی جز آنچه که ما در فوق، درباره دیکتاتوری پرولتاریا، بیان کردیم داشته باشد؟ قطعاً "خیر. رفقا بما جواب خواهند داد که تحقق وظائف دموکراتیک با دورنمای سوسیالیسم انجام خواهند گرفت. پس در اینصورت در مورد ما هیت وظائف دموکراتیک اختلاف چندانی وجود ندارد. بلکه اختلاف منحصر میشود به انحصار حاکمیت سیاسی، که در یک مورد با پرولتاریا، و در مورد دیگر با پرولتاریا و خرده‌بورژوازی است.

۵- یک مقایسه نادرست

قبل از پایان بحث، خوبست به یک مقایسه نادرست، اما رایج اشاره کنیم. در میان نیروهاییکه محتوای انقلاب ایران را، با درجات متفاوت، ضد سرمایه‌داری ارزیابی میکنند، ولی نام آنرا دموکراتیک خلقی، نوین و... مینهند برخی تحولات آینده انقلاب را در آینه دو انقلاب متوالسی فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ می‌بینند. این نیروها با تکیه بر تشابهات ظاهری شرایط، تصور تسلسل یک انقلاب سیاسی

دموکراتیک (فوریه ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی را در سر
میپرورانند.

همانطور که قبلاً گفتیم، امکان پیش‌بینی دقیق نحوه
تحولات سیاسی - و از جمله انقلابات سیاسی - پیش‌درآمد
انقلاب سوسیالیستی ایران را نداریم. اما میتوانیم پیش -
بینی کنیم که این پیش‌درآمد، انقلاب سیاسی دموکراتیک
از نوع ۱۹۱۷ نخواهد بود. محتوای سیاسی انقلاب فوریه ۱۹۱۷،
سرنگونی حکومت‌تزاری، که فئودالیسم وجه مشخصه آنرا تشکیل
میداد، بود. در انقلاب سیاسی ۱۹۱۷، بورژوازی و یا لاقفل
بخشی از آن، اگرچه جبهه‌ها و لوزان، شرکت نمود. البته
سرنگونی تزاریسم در ۱۹۱۷ بمفهوم آغاز رشد سرمایه‌داری
نبود. گامی بود که میتوانست به کسب کامل قدرت سیاسی
توسط بورژوازی منجر شود. میگوئیم کسب کامل قدرت سیاسی،
زیرا حکومت‌تزاری، با وجود غالب بودن وجوه فئودالی و
آریستوکراسی آن، از اوایل قرن، و بخصوص بعد از ۱۹۰۵،
قدرت اقتصادی بورژوازی را برسمیت شناخته و با شرکت‌دادن
آنها در دولت و نهادهای دولتی، به بخشی از بورژوازی
امتیازات سیاسی اعطا نموده بود. اگر برنامه منشویک‌ها و
اسارها با موفقیت روبرو میشد، انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بعنوان
نقطه عطفی در تاریخ بورژوازی روسی، بعنوان لحظه کسب
قدرت کامل سیاسی توسط بورژوازی و روبیدن قطعی قدرت
سیاسی آریستوکراسی زمین‌دار، میتوانست ثبت شود. اما چنین
نشد. ضعف بورژوازی روسیه در حفظ قدرت سیاسی و شکل‌نسنبی
و آگاهی طبقه‌کارگر از فردای انقلاب فوریه منجر به ایجاد
قدرت دوگانه گشت و بالاخره به انقلاب سوسیالیستی - بس -
مفهوم کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر انجامید. اما در
مورد ایران، حاکمیت سیاسی چه در دوران شاه و چه امروزه،
در دست بورژوازیست و نه فئودالها. بازمانده پیش‌سرمااید -
داری در جامعه ما ناشی از مقاومت و قدرت سیاسی طبقه

"فئودال" و "زمینداران" نیست بلکه از ضعف بورژوازی ایران و از ناموزونی شدید رشد سرمایه‌داری در ایران نشأت می‌گیرد. همچنین سرعت رشد مناسبات سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر، فرصت انطباق روبنای فرهنگی جامعه را با شرایط نوین کاملاً فراهم نیاورده و دوگانگی فرهنگی، امتزاج فرهنگ سرمایه‌داری و فرهنگ پیش‌سرمایه‌داری، چشمگیر است و احتمالاً تا مدتها گریبانگیر این جامعه خواهد بود. انقلاب سیاسی بهمن ۱۳۵۷ را میتوان انقلاب دموکراتیک سیاسی ارزیابی نمود که هدفش انتقال قدرت سیاسی از نمایندگان مناسبات پیش‌سرمایه‌داری ("فئودالی"!) به طبقه بورژوازی و یا بخشی از آن بوده است. اتفاقاً، از آنجائیکه نمایندگی سیاسی خورده بورژوازی در دست بخشی از روحانیون بود، گرایش گذشته، و کوشش برای تجدید نهادهای پیش‌سرمایه‌داری و حتی صدر اسلام (ولایت فقیه، حاکمیت شرع و...) از پی آمدهای پیروزی انقلاب بود. برخورد بورژوازی قدرتمند نیز مؤید این نظر است که انقلاب گذشته از انواع انقلابات سیاسی دموکراتیک نبوده است. اگر فشار مردم نبود و اختلافات در جناحین قدرت حاکم شدت نمی‌گرفت، دولت آقای بازرگان همان دستگاه‌های سابق ارتش و ساواک و... را حفظ مینمود. چه این دستگاه‌ها در استخوانبندی بورژوازی بوده و برای کارآمدتر شدن و پاسخگوی شرایط تحول یافته اجتماعی گشتن، احتیاج به چند رفرم در اینجا و آنجا، یکی دو محاکمه فرمایشی و اضافه نمودن کمی "ادب و پرنسیپ بورژوازی" اروپایی به آنها بود. بهمین دلیل نیز، امروز که بهر صورت روند انقلاب قسمتی از این دستگاه‌ها را منهدم کرده، آنچه در برنامه آقای بنی‌صدر ارجحیت دارد بازسازی دولت بورژوازیست و آغاز ساختمان ویا تحکیم آن.

انقلابات سیاسی آینده ایران نیز خملت عمده‌شان دموکراتیزم، بمفهوم انقلاب دموکراتیک ۱۹۱۷ نخواهد بود.

ممکن است جناحی از بورژوازی، با تکیه بر ناراضایتی مردم بخشی دیگر از بورژوازی را از قدرت ساقط کند، ولی حتی المقدور اینکار را با حفظ دستگاه‌های دولتی و خصوصاً دستگاه‌های انتظامی و ارتش خواهد نمود. ممکن است بورژوازی در جریان یک بحران وسیع انقلابی قادر به حفظ قدرت نباشد و با گسترش انقلاب شرایط قدرت‌یابی و یسای حتی امکان وجود قدرت‌چندگان نیز متصور است. آنچه که این تسلسلات را تعیین خواهد نمود، مجموعه‌ای از عوامل داخلی (روند مبارزه طبقاتی) و خارجی (شرایط بین‌الملل، بحران‌های اقتصادی ...) می‌باشد و نه مدل‌های دگم شده.

مؤخره :

رفقای رزمندگان در نقد نظرات "راه‌کارگر" مینویسند: "هیچ مارکسیستی از طریق مرزبندی نسبت به انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دموکراتیک نرسد" (۱۵). غافل از اینکه خود ایشان بدرجدهای دچار همین امر شده‌اند منتها در سطح نامگذاری، یعنی اگر "راه‌کارگر" و برخی دیگر از طریق مرزبندی با محتوای انقلاب فد سرمایه‌داری به محتوای "انقلاب دموکراتیک"، به مفهوم رایج آن، میرسند. رفقای رزمندگان از طریق مرزبندی با نام "انقلاب سوسیالیستی"، انقلاب فد سرمایه‌داری مطلوب خود را "دموکراتیک خلقی" مینامند و سپس مجبورند توضیحات مفصلی در بیان تفاوت‌های این انقلاب دموکراتیک با دیگر انقلابات "دموکراتیک خلقی" و "نوین" ... ارائه دهند. گویا برای رفقا، معیار سنجش، مبداء حرکت، همیشه انقلاب دموکراتیک است که انقلاب مورد نظر خود را نسبت به آن مقایسه میکنند و میسنجند. شاید

رفقا آنچنان به تفکرات گذشته خود عشق میورزند و پیوسته-
اند که نمیتوانند، با وجود قبول واقعیت امروز جامعه، از
آنها کاملاً ببرند و میخواهند لااقل در حد حفظ نام انقلاب
این پیوستگی را همچنان ادامه دهند. رفقا در تحلیل های
خود نشان داده اند که از بسیاری از مفاهیم و ادراکات
معتقدین به انقلاب دموکراتیک بریده اند، اما در عین حال
برداشتن این آخرین گام و قبول نام "انقلاب سوسیالیستی"،
که نتیجه منطقی تحلیل ایشان است، دشوار مینماید. بنظر
میرسد که چنین عملی، "قراردادهای" ننوشته ولی معمول در
میان بخش عمده چپ ایران را مخدوش میکند. چه گویا اینطور
مقرر است که هرکس معتقد به انقلاب سوسیالیستی است،
"تروتسکیست" و... میگردد! بیچاره لنین که خود نمیدانست
و تروتسکیست بود.

رفقا مینویسند: "ما به رأی العین میبینیم که طبقه
بورژوازی (و...) باید نابود شود و بطور کلی از میان
برود ولی از اینجا نمیتوان فوراً فریاد کشید: ای داد!
ای امان! آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج میکنند! نه!
ما مشخما از نابودی سیستمی که وجود دارد (سرمایه داری
واسته) و طبقه اش که از هر لحاظ حافظ آن و طبقه حاکم
اقتصادی است (طبقه سرمایه دار) سخن میگوییم! آیا این به
معنی سوسیالیستی بودن انقلاب است؟" (۱۶) (مطالب داخل [] و
تاگیدها از ماست).

رفقای گرامی، شما چرا از ای داد و ای امان دیگر
"کمونیستها" باک دارید؟ مگر ترویج انقلاب سوسیالیستی
گناه است "فسق و فجور" است، که از "بدنامیتن" بهم دارید و
ز نسبت دیگران میهراسید. اگر "کمونیستهای" شیعو و عقب
مانده و مذهبی ای وجود دارند - که فراوان وجود دارند در
همین جنبش چپ خودمان - که سطح مبارزه ایدئولوژیک و جلب
توده را تا حد ای داد و ای امان پائین آورده اند، و خود

به ماضی در مقابل انقلاب آنگر، جنبش کمونیستی و فرهنگ
آپری جامعه تبدیل گشته اند، بفرضه شما مبارزه با ایشان راست
به وینکین در مقابل شیوه هایشان. شما با سرمایه داری، با
- فرهنگ آن و ارتش تا دندان مسلحش می جنگید و گشته می شوید
ولی از غیبت "دوست نمایان" مذهبی باک دارید؟!
نام انقلاب ضد سرمایه داری مورد نظر شما، بر اساس
سنن و ادبیات جنبش کمونیستی، انقلاب اجتماعی سوسیالیستی
است. شما حق دارید خود را تابع این سنن و ادبیات
ندانید، اما دیگرانی که این سنن و ادبیات را قبول کرده-
اند، و به شما این "تهمت" را میزنند که شما انقلاب
سوسیالیستی را ترویج میکنید، درست میگویند. بگذارید
این نوشته را با این سوال از شما خاتمه دهیم: بنظر شما
انقلاب سوسیالیستی در جوامعی که سرمایه داری آنها در سطح
بسیار رشد یافته ای نیست، چه خصوصیات عامی دارد؟ و بیا
صف بندی و ترکیب طبقات در این جوامع چه خصوصیات باید
داشته باشد که محتوای اجتماعی انقلاب آنان سوسیالیستی
باشد؟ آیا در این جوامع اصلاً انقلاب اجتماعی از نوع
سوسیالیستی میتواند انجام گیرد؟ انقلاب سوسیالیستی در این
جوامع را چگونه تعریف میکنید؟

- (۱) "برما چه گذشت" - رزمندگان شماره ۱
- (۲) مقاله "خرده‌بورژوازی و انقلاب" - رزمندگان شماره ۲
- (۳) مقاله "درباره سه شعار..." - رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۳
- (۴) مقاله "درباره سه شعار..." - رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۳
- (۵) مقاله "درباره شعار استقلال" - رزمندگان شماره ۸ - صفحه ۶
- (۶) مقاله "خرده‌بورژوازی و..." - رزمندگان شماره ۲ - صفحه ۲
- (۷) مقاله "خرده‌بورژوازی و..." - رزمندگان شماره ۲ - صفحه ۲
- (۸) مقاله "خرده‌بورژوازی و..." - رزمندگان شماره ۲ - صفحه ۲
- (۹) مقاله "خرده‌بورژوازی و..." - رزمندگان شماره ۲ - صفحه ۲
- (۱۰) مقاله "برنامه حداقل سازمان فدائیان خلق" - رزمندگان شماره ۵ - صفحه ۴
- (۱۱) مقاله "درباره سه شعار..." - رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۳
- (۱۲) مقاله "برنامه حداقل سازمان فدائیان خلق" - رزمندگان شماره ۵ - صفحه ۴
- (۱۳) مقاله "درباره سه شعار راه کارگر" - رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۶
- (۱۴) مقاله "درباره سه شعار راه کارگر" - رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۶

(۱۵) مقاله "درباره سه شعار راه کارگر

رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۶

(۱۶) مقاله "درباره سه شعار راه کارگر

رزمندگان شماره ۹ - صفحه ۱۶

www.vahdatcommunisti.com